

قسمتی از کتاب «شهادت دلیل اثبات حکم و موضوع»:

شهادت با دو معنای اسمی (آشکار) و مصدری (حضور داشتن، درک نمودن، اخبار قاطع دادن) تعریفی بر اساس معنای لغوی و عرفی دارد. بنابراین، شهود و شهادت به معنای حضور به همراه مشاهده و گاهی به معنای حضور تنها است. همچنین شهادت عملی است (غالباً به صورت گفتار) که از روی علم صادر می‌شود. گاهی در شهادت نظر به اخبار است (مانند شهادت به نفع مدعی) و گاهی نظر به حضور (مانند شهادت در طلاق)، با این توجه که ملاک در شهادت حضور و درک حسی شاهد از واقعه است.

شهادت با روایت تفاوتی ندارد، ملاک هر دو درک حسی است و این دو، چیزی بیش از خبر دادن نیستند. شهادت به اعتبار اثری که در طرف مقابل خواهد گذاشت به سه قسم تقسیم شد: شهادت قطعی (شامل قطع واقعی و قطع عرفی) و شهادت ظنی. اگر چه شهادت قطعی واقعیه در تعاریف متداول حقوق فاقد جنبه حقوقی است، اما با نگاه تازه‌ای که از آن گفتگو شد نه تنها ذکر آن منعی نداشت بلکه، عدم ذکر نقصی بود در کار. قسم دوم نیز زمینه‌ای است نیازمند کار و تلاش و قابل طرح در مباحث حقوق امامیه. اما قسم سوم قسمت اعظم مباحث شهادت را در فقه و به عنوان خبر در اصول به خود اختصاص می‌دهد. قسم اخیر از نوع امارات نسبی شناخته شد. کیفیت اثبات شهادت محتمل الخطا، بیان کننده عمق و وسعت کار فقهای امامیه بر روی تصحیح اماره است. در مبحث حاضر، بیان کیفیت اثبات شهادت با فرض خطای آن و دلیل حفظ غرض اهم، بهترین مبنای این تصحیح است.

در راستای نگاه تازه به حقوق، با توجه به قدر و اندازه‌ها، حدود و حقوق بررسی شد. آن جا که حقوق را به اعتبار منشأ در دو دسته واقعی و اعتباری شناسایی نمودیم. مؤید بیان حقوق واقعی نیز کلام حکیم تعالی «إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ. قمر، ۴۹» و «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا. طلاق، ۳» بود. قدر و اندازه‌ها گویای وجود حدی از مصلحت و مفسده است. مطابقت با این حدود، حق شناخته شد و افراط و تفریط و اهمال آن باطل معرفی شد. دیدیم تعاریف فقها ناظر به معنای اعتباری حقوق است و آن جا که خداوند تعالی بر اساس این حدود، قانونی را به نحوی از انحاء انشاء نماید آن قانون حکم شرعی شناخته شد.

روشن شد، عقل به تبعیت از احکام و بر اساس حق الطاعه حاکم استقلالی است. این احکام خود منشأ حقوق

الله و حقوق الناس هستند. آن جا که رابطه انسان تنها با شارع است، حق الله و هنگامی که در سلطه و اقتدار خود دیگری را ضمیمه کند، حق الناس شکل می گیرد. هر چه سلطه تفویض شده بیش تر شود، قابلیت تصرفات صاحب حق در حق بیش تر شده تا به حدی که این حق به ملک تبدیل شود، در این صورت قابل نقل و انتقال و اسقاط است و قائم به شخص نیست.

هتک این حقوق نیز مسأله کیفیت استیفاء آن (با وجود حاکم عادل و حکومت عدل و عدم حکومت آن) را به دنبال داشت. در ارتباط با مجازات و گذشت از آن به آثار جرم در جمع و جامعه و بد آموزی و شیوع فحشا «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا. مائده، ۳۲» و در هستی به اعتبار آثاری که باقی خواهد گذاشت «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ. روم، ۴۱» و همچنین اثری که نسبت به فرد خواهد داشت توجه شد.

دیدیم قلمرو شهادت در احکام و موضوعات (موضوع حق و حکم) است. در احکام با توجه به دلالت سیره عقلا بر حجیت خبر واحد، خبر واحد ثقه ای که حتی در غیر مسأله اخبار عادل نباشد، اثبات حکم می نماید و حجت است، مشروط بر آن که مسأله را شاهد توسط حس درک نموده باشد و درک او بر مبنای حدس نباشد.

در موضوع حکم و حق نیز خبر واحد ثقه علی القاعدة حجت شناخته شد مگر آن که شارع مقدس در بعضی ابواب مانند قضا، شهادت، رؤیت هلال ... به حسب اهمیاتی که نسبت به امر داشته است ترکیب خاصی از شهود را معتبر بداند. و در آن صورت، ترکیب مزبور منحصر به باب مربوطه خواهد بود و تسری به دیگر ابواب نیازمند دلیل است؛ چرا که ضرب القرآن و الروایات بعضهم علی بعض عملی مردود و ناپسند شناخته شد. تنقیح مناطهای احکام نیز مشمول همین حکم شناخته شد.

بینه نیز عنوانی عام و قابل انطباق بر خبر ثقه، خبر ثقه و ضمیمه و غیر آن و حتی شهادت زن شناخته شد. معنای بینه نیز دلیل، حجت، ما به البیان، ما یوضح الامر و ما به یثبت الشیء است؛ یعنی همان معنای لغوی بینه در استعمال آن در مباحث مربوطه اراده شده است، چنان که استعمالهای آیات و اخبار نیز مؤید مدعی است.

در موضوعات احکام، خبر واحد ثقه و لو غیر عادل حجت دانسته شد و حتی وثوق نفسی برای سامع نیز معتبر نبود و تنها وثوق نوعی کافی شمرده شد.
